**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و سی و ششم\_ 5 دی 1400**

**[ابوحنیفه در کلام بزرگان عامه]**

پیش از ادامۀ فرمایش سید سیستانی در این‌جا لازم می‌بینم مطالبی را که برخی از بزرگان عامه در مورد ابوحنیفه نعمان بن ثابت بیان کرده‌‌اند نقل کنم، اگر چه نقل همۀ آنها در درس ممکن نیست و ضرورتی ندارد، باید خودتان تتبع و مطالعه کنید.

**[ابوحنیفه در سیر اعلام النبلاء]**

من فعلا اکتفا می‌کنم به برخی از مطالبی که در دو کتاب مهم آمده، یکی کتاب سیر اعلام النبلاء[[1]](#footnote-1) از شمس الدین ذهبی،[[2]](#footnote-2) وارد این بحث ابوحنیفه شده هم شرح حالی از او آورده است و هم کلماتی را که دیگران در حق او دارند بیان کرده است.

تعبیر ذهبی از ابو حنیفه این است که **الامام فقیه الملة عالم العراق** **ابو حنیفة النعمان بن ثابت**، اشاره می کند که ایشان در زمان صغار صحابه متولد شده است، سال 80 هجری، و تنها انس بن مالک در کوفه دیده **و لم یثبت له حرف عن احد منهم**، هیچ چیز، حتی یک کلمه از اصحاب پیامبر نقل حدیث و روایت ندارد.

**عنی بطلب الآثار فارتحل فی ذلک اما الفقه و التدقیق فی الرای و غوامضه فالیه المنتهی، و الناس علیه عیال فی ذلک**[[3]](#footnote-3)

در بحث تفقه و دقت در اجتهاد و مشکلات اجتهاد گویا کسی به پای او نمی‌رسد.

از یحیی بن معین نقل می کند، **کان ابو حنیفه ثقة لا یحدث بالحدیث الا بما یحفظه و لا یحدث بما لا یحفظ**[[4]](#footnote-4)

این عبارت را قرار بدهید در کنار این عبارت از شاگرد ممتاز او ابویوسف که در همین کتاب سیر اعلام آمده است:

**قال ابو یوسف قال ابوحنیفة لا ینبغی للرجل أن یحدث الّا بما یحفظه من وقت ما سمعه**.[[5]](#footnote-5) اگر می خواهد حدیث کند باید حدیث را درست تلقی و حفظ کند و با اتکاء به حفظ وقت شنیدن حدیث نقل کند، نگوید الان آنچه الان در یاد من است، الان معیار نباشد، دقیقا انچه را شنیده است نقل کنید.

حال آن یحیی بن معین می گوید **لا یحدث بالحدیث الا بما یحفظه و لا یحدث بما لا یحفظ**، وقتی عبارت ابویوسف کنار آن قرار بگیرد، معنا این خواهد شد که ابو حنیفه اگر کم روایت نقل کرده است، -17 تا 20 روایت از او نقل شده است- دلیلیش سختگیری او در نقل روایت است.

در ادامه از ابوحنیفه نقل می‌کند:

**ما جاء عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فعلی الرأس و العین و ما جاء عن الصحابة اخترناه و ما کان من غیر ذلک فهم رجال و نحن رجال**،[[6]](#footnote-6)

با آن سختگیری ها اگر چیزی از پیامبر نقل شد و مورد اطمینان بود، فعلی الرأس و العین اما آن‌چه از صحابه بود ما گزینش می کنیم، چنان که دیروز اشاره شد دیروز گفت اصحاب پیامبر عدول هستند مگر دو نفر. پس اگر از کسانی بودند که من ابوحنیفه او را عادل نمی‌دانند، نمی‌پذیرند، اما اگر روایت از غیر این دو دسته است از غیر پیامبر و صحابه است، **فهم رجالٌ و نحنُ رجالٌ**

نکاتی را هم در مورد زندگی و عبادت و مشی او بیان می کند، مبارزات او با منصور دوانقی، اینکه قضاوت را قبول نکرد، زندان رفت، تهدید و تطمیع شد، تا می رسد به این عبارت: **توفی شهیدا مسقیا فی سنة خمسین و مأة**،[[7]](#footnote-7) سم به او دادند و در سال 150 کشته شد، متولد 80 و متوفای 150 طبیعتا می شود **و له سبعون سنة** و قبر او هم الان در بغداد مشهور است.

این برخی از نکاتی بود که در کتاب سیر اعلام النبلاء آمده بود.

**[ابوحنیفه در سیر اعلام النبلاء]**

کتاب دیگری که امروز مطالبی از او نقل می شد کتاب تاریخ بغداد است، از خطیب بغدادی،[[8]](#footnote-8) در تاریخ بغداد سخنی از محدثینی است یا بغدادی الاصل هستند و یا بالاخره در بغداد بوده و اهل حدیث هستند، لذا هم کتاب رجالی محسوب می‌شود و هم به نحوی هم مطالب تاریخ بغداد را می‌توانید از آن استفاده کنید، می بینید هر کسی را هم که ترجمه می‌کند به برخی از روایات او اشاره می‌کند.

ایشان در تاریخ بغداد مفصل در مورد نعمان بن ثابت ابوحنیفۀ تیمی بحث می کند:[[9]](#footnote-9)

ایشان می گوید **امام اصحاب الرأی و فقیه اهل العراق**، اساتیدش را نام می‌برد و شاگردان مهمش را بیان کردند تا می‌رسد به این جمله: **و هم من اهل الکوفه نقلوه ابو جعفر بن منصور الی بغداد فاقام بها حتی مات و دفن بالجانب الشرقی منها.[[10]](#footnote-10)**

این مطالب را که بیان می کند، مطالب دیگری را در مورد ابوحنیفه ادامه می دهد از جمله همان بحث قضاوت را که به او پیشنهاد دادند قبول نکرد، حتی مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

در ادامه روایتی را از ابوهریره عن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم نقل می کند. **قال ان فی امتی رجلا** و طبق نقل دیگر **یکون فی امتی رجل اسمه نعمان، و کنیته ابوحنیفه هو سراج امتی هو سراج امتی هو سراج امتی**،[[11]](#footnote-11) طبق این نقل سه بار تکرار شده است. در ادامه خطیب بغدادی می گوید این حدیث، حدیثی موضوع و مجعول است، عجیب این است راوی روایت ابوهریره‌ایی است که خود ابوحنیفه قبولش ندارد.

در چند صفحه بعد میگوید ابا محمد عبد الله بن ابی القاضی می گوید **سمعت محمد بن حماد رأیت نبی صلی الله علیه و اله و لمس فی المنام، فقلت یا رسول الله ما تقول فی النظر فی کلام ابی حنیفه و اصحابه**، چه می‌فرمایید که ما نظر و مطالعه کنیم سخن ابو حنیفه و اصحابش را؟ **و انظر فیها و اعمل** علیها،

-آنجا ابوهریره نقل می کند که سه بار فرموده و سراج امتی- این جا سه بار می گوید لا.

معلوم می شود این آقای هم محبان غالی داشته است که حتی حاضر بودند که در شان او حدیث جعل کنند هم دشمنانی داشتند که حتی به خواب هم متمسک می شدند.

در ادامه برخی از تعابیر و تضعیفات آورده است، مثلا برخی گفته اند **ما رأیت احدا افقه من ابی حنیفه و ما رأیت احدا اورع من ابی حنیفه**،[[12]](#footnote-12)

در ادامه می گوید ابن صباح گفت، **کان اذا وردت علیه مسألةٌ فیها حدیثٌ صحیح اتبعه و ان کان عن الصحابة و التابعین و الا قاس و احسن القیاس.**[[13]](#footnote-13)

از ابو یوسف که شاگرد ممتاز اوست و در ادامۀ فرمایش سید سیستانی به او هم اشاراتی خواهیم داشت نقل می کند که **ما رأیت احدا اعلم فی التفسیر الحدیث و موازینه و نکته التی فیه من الفقه من ابی حنیفه** و باز در همان صفحه از ابو یوسف نقل می کند که **ما خالفتُ ابا حنیفه فی شیء قط فتدبرته الا رأیت مذهبه التی ذهب الیه انجی فی الآخرة**

من هر جا رأیم با استادم ابو حنیفه اختلاف داشت، فکر می کردم دو رای را، مقایسه می کردم و می دیدم رای استادم در آخرت برای من أنجی خواهد بود

**وکنت ربما ملت الی الحدیث و کان هو ابصر بالحدیث الصحیح منی**[[14]](#footnote-14)

گاهی من توجه به روایات داشتم اما او از من ابصر بحدیث صحیح

مطالب زیادی در مورد ابو حنیفه دارد از جمله حسادت هایی که برخی نسبت به او داشته اند، این ها را که مفصل نقل می‌کند -و من فقط گزینشی برای شما روایت می کنم،- اشاره می کند که او قائل به مخلوق بودن قرآن بود و دستور دادند باید توبه کنی و اگر توبه نکردی حکم به تکفیرت می کنند.[[15]](#footnote-15)

تا این که عبارت به این‌جا می‌رسد: **استتیب ابو حنیه من کفر مرتین**، و برخی گفته اند **مرارا** و برخی گفته اند **ان ابوحنیفه استتیب من الزندقه مرارا**[[16]](#footnote-16)

در ادامه نظر او را در مورد خروج بر سلطان ظالم بیان می کند و سپس حرف هایی را از ابوحنیفه نقل می کند که به قول خطیب بغداد مستشنعات الالفاظ و الافعال است،[[17]](#footnote-17) نسبت دادند به ابوحنیفه حرف هایی را به طور مثال: **قال ابو حنیفه لو ادرکنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ادرکته لأخذ بکثیر من قولی**،[[18]](#footnote-18) یا این عبارت: **کان ابو حنیفه یجیئه الشیء عن النبی صلی الله عیله و اله و سلم فیخالفه الی غیره**،[[19]](#footnote-19) یا به او گفته می‌شود از پیامبر اکرم کذا و کذا نقل شده می‌گوید: **دعنا من هذا** یا در بعضی از روایات می‌گوید **هذا حدیث خرافة**. [[20]](#footnote-20)

در مورد **البیعان بالخیار ما لم یفترقا**، مطالب مختلفی از او نقل شده است، در یکجا می گوید این رجز و شعر است.[[21]](#footnote-21) در جای دیگر می گوید این البیعان بالخیار ما لم یفترقا اگر در کشتی یا زندان بودند چگونه افتراق حاصل می شود.[[22]](#footnote-22)

در بعضی از عباراتی که از او نقل شد می گوید **هذا سجع** یا **هذا قول شیطان**.[[23]](#footnote-23) به او گفته اند پیامبر فرموده **الوضو نصف الایمان** گفت بروید دو بار وضو بگیرد تا ایمانتان تمام شود در حالی خطییب بغداد میگوید مراد از ایمان نماز است. یا به او گفته **لا ادری نصف العلم** است گفت دو مرتبه بگویید "لا ادری نصف العلم" تا تمام علم را بدست بیاوردید.

در ادامه خطیب بغداد می گوید **سمعت وکیعا یقول وجدنا اباحنیفة خالف مأتی حدیث** یا در آنجا دارد: **ان اباحنیفه استقبل الآثار و السنن فردها برأیه،** روایات را می‌شنید اما بعد با رأی خود این ها را رد می کرد.[[24]](#footnote-24)

در ادامه مذمت‌هایی را که علماء اهل سنت در مورد او گفته اند نقل می کند از جمله این که کار در بنی اسرائیل مستقیم بوده است تا اینکه عده ایی از فرزندان اسراء آمده اند **فقالوا بالرأی فهلکوا و اهلکوا** و مردم در اسلام معتدل بودند و ان کسی که تغییر داد 3 نفر بودند یکیش ابوحنیفه در کوفه بودند.[[25]](#footnote-25)

مثلا روایاتی را نقل می کند که از عده ایی می‌پرسند چرا نعمان بن ثابت به مدینه نمی آید، آن ها می گویند ان رسول الله قال لا یدخلها الدجال و لا الطاعون و هو دجال من الدجاجله.[[26]](#footnote-26)

باز می گوید **عمد ابو حنیفه الی عری الاسلام** **فنقضها عروة عروة فهو اشأم مولود و** اضر بر اسلام هست [[27]](#footnote-27)

و در ادامه هم کسانی که او را تضعیف کرده اند یک به یک حرفهایشان را بیان می کند تا از جمله از جمله از همان یحیی بن معین نقل می کند که نباید حدیث او نوشته شود در حالی که از همین یحیی بن معین در نقل دیگری می گوید این ابوحنیفة **ثقة ثقة کان والله اورع من ان یکذب و هو اجل قدرا من ذلک**[[28]](#footnote-28)

در ادامه تعابیری مثل صاحب الرأی، لیس بحافظ، مضطرب الحدیث، واهی الحدیث، صاحب هوی، لیس له حدیث صحیح لیس بالقوی فی الحدیث و تعابیر دیگر نقل می کند تا می رسد به تاریخ فقه او، شغل او که در کوفه خزازی بوده است. [[29]](#footnote-29)

این ها عصارۀ مطالبی که در دو کتاب در مورد ابوحنیفه بود که یک تتمه و تکمله برای آنچه دیروز و در جلسات قبل از سید سیستانی حفظه الله تعالی نقل کردیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ج 6، ص 390 به بعد [↑](#footnote-ref-1)
2. محمد بن احمد بن عثمان، متوفای 748 ه [↑](#footnote-ref-2)
3. ج 6، ص 392 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 395. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، ص 401. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 403. [↑](#footnote-ref-7)
8. حافظ ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی متوفای 463. [↑](#footnote-ref-8)
9. ر.ک: ج 13، ص 324 تا 426. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان، ص 325. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان، ص 336. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان، ص 339. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان، ص 340 [↑](#footnote-ref-13)
14. همان. [↑](#footnote-ref-14)
15. همان، ص 376. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان، ص 380. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان، ص 383 [↑](#footnote-ref-17)
18. همان، ص 386. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان. [↑](#footnote-ref-19)
20. همان، ص 386. [↑](#footnote-ref-20)
21. همان، ص 380. [↑](#footnote-ref-21)
22. همان، ص 389. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان، ص 387. [↑](#footnote-ref-23)
24. همان، ص 390. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان، ص 394. [↑](#footnote-ref-25)
26. همان، ص 396 [↑](#footnote-ref-26)
27. همان، ص 398. [↑](#footnote-ref-27)
28. همان، ص 422. [↑](#footnote-ref-28)
29. همان، ص 423. [↑](#footnote-ref-29)